

- پرسش: از آهنگها و سازهای محلی کدام را بیشتر دوست دارید؟

- «بسکه امشب گشته بودم مست ساز لوگری از پلچرخی زدم تا کوتل پیوار، چرخ»

- پرسش: حالا که پیر و زمگیر شده اید، چه حال وهوایی دارید؟

- «من نخل کهنساله بی برگ وبر استم در بین گلستان جهان، بی ثمر استم مانند چناری که تن سوخته ای دارد هر دم بخدا، چشم به راه تبر استم رندان جهان، دست مرا بوسه نمایند در بی هنری ها، چقدر با هنر استم»

- پرسش: بهار نزدیک است، جایی برای گلگشت و تماشای نم می روید؟

- «جنده بالا می شود سال نو است عزم شاه اولیاء دارد دلم»

«رسیده باز، ایام بهاری دوسه روزی کنم، موتر سواری خدا خواهد اگر باشد نصیبم مزار است عزم من، دارم تیاری»

«نه من چین و نه جاپان می روم یار مزار شاه مردان، می روم یار به سیر لاله های نو بهاران بدشت خواجه الوان، می روم یار به امیدی که گردد مشکلم، حل حضور شاه مردان، می روم یار به هجده نهر ترکستان بگردم ز آنچه تا شبرغان، می روم یار»

- پرسش: به خارج از کشور هم قصد سفر دارید؟

- «از روز اول، قسمت من بود، غریبی زانرو بصرم، فکر وهوای سفرم نیست» به هر حال:

«تو کلت علی الله، می روم یار ز یثرب، سوی بطحی می روم یار گذر افتد اگر در شهر مصرم به نی بست زلیخا، می روم یار تماشا می کنم، وادی به وادی به دامن های صحراء، می روم یار»

- پرسش: ببخشید عشقری صاحب با اینهمه

می بینید؟

- «شرم وحیا، به دیده خورد و کلان نماند نور و نمک، به چهره پیر و جوان، نماند رفت و روی که داشت عزیزان، سقوط کرد قشخانه ها خراب شد و میهمان، نماند»

«به حیوان، طور حیوانی نمانده به انسان، وضع انسانی نمانده مخواه پاس وفا از کس در این دور که دوران قدر دانی، نمانده»

عشقری صاحب، یاد همان دورانی که با دوستان و یاران همدل به دورت جمع بودیم تو غزلهایت رازمزه میکردی وما، باگوش دل، می شنیدیم!

- ها والله! «همان دوران، فراموشم نگردد که: ما، از تو بدیم، از ما، تو بودی!»

- پرسش: عشقری صاحب، در دل، چه آرزویی دارید؟

- «سالها شد عشقری این آرزو دارد دلم در سفر یا در وطن، یک مه جبین باشد مرا»

- پرسش: از رهبران و زعمای کشورتان چه توقع دارید؟

- «رییس کشور ما گر کند توجه ای کسی به ملک، دگر بی هنر نمی ماند»

- پرسش: به فرزندان و جوانان چه گفتنی هایی دارید؟

- «ارجمندم پیر گردی، مردم ازاری مکن صاحب تدبیر گردی، مشق بیکاری مکن ای پسر بهر خدا، حیثیتت گردد خراب آشنایی همراء مامای آچاری مکن!»

- پرسش: عشقری صاحب، از من چه خواهشی دارید که خدمتی برایتان انجام دهم؟

- «روزی بیا به فاتحه سوی مزار من تا دور قامت تو بگردد، غبار من»

- چرا اینقدر احساس ناامیدی میکنید، هنوز که آرزوهای زیادی در دل دارید؟

- «عمرم گذشت و یار، نگر دید، یار من شد خاک ودود، روز من و روزگار من»

- پرسش: برخی شاعرانی بودند و هستند که به چند زبان شعر میگویند، مثلاً فارسی، اردو و پشتو، شما هم گاهی شعر پشتو سروده اید؟

- «فارسی همراه من حرف و سخن زن، تاجکم من نمیدانم به پشتوهای خوشحال خان ختک»

- «در جهان شاعر شدم، یکاش آدم میشدم زین فضولی های طبع خویش، بیغم میشدم»

«در حیرتم که شاعر دوران، چرا شدم سرگشته و ذلیل و پریشان، چرا شدم هرکس به روزگار، به برگ و نوار رسید شوریده حال وبی سرو سامان، چرا شدم»

چرا؟ حضرت سعدی به شاعر بودن خود افتخار داشت و می گفت:

«همه قبیله من، عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو، شاعری آموخت»

درست و بجا گفته است. اما حالا:

«شاعر هرکجا بینی، در مذلت و خواریست سردچار ادبار است، پشت گپ چه میگردی ترک شاعری بهتر، عشقری درین دوران مردو زن بگفتار است، پشت گپ چه میگردی»

- پرسش: مقام شاعری خود را در میان همعصران خود چگونه می بینید؟

- «در قطار شاعران عصر خویش هرزه سنج و بی لگام افتاده ام»

- اما من بسیاری غزلهای شما را بلند، شاد، زیبا و در عین حال ساده وبی تکلف و دلنشین می بینم.

- بلی، شما درست می فرمایید:

«برآمد این غزل عشقری چنان سنگین که در مسابقه اش، ناف شاعران رفته»

- پرسش: عشقری صاحب، ازدواج کرده اید و فرزندان هم دارید؟

- «به عمر خود نکردم، ازدواجی میپرس از سرمه و رنگ حنایم منم مستغنی از سامان هستی به چشم اهل دنیا، چو گدایم!»

- پرسش: خدمت زیر بیرق و سربازی چطور؟

- بسیار کسان و جوانان با بهانه متخصص بودن و متعلق بودن به مقامات بلند دولتی، از خدمت زیر بیرق، سر باز زدند شما چه؟

- «به پیشک عسکری، نامم برآمد بدم بیگس، مجلایم تو کردی»

«برآمد عشقری در عسکری چون قرعه پیشکم چو بودم بی دیار و یار، نا منظور، گردیدم»

- پرسش: دوستی ها، رفاقت ها، عهد شکنی ها و ناسازگاریهای زمانه ما را چگونه